

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

داکتر سها

۰۱ اپریل ۲۰۱۸

## نقد قرآن

۳۵

### خدا می داند که ما پیامبریم

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) بيس  
ترجمه: [ناباوران آن دیار - کافران] گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید و [خدای] رحمان چیزی نفرستاده و شما جز دروغ نمی پردازید (۱۵) گفتند پروردگار ما می داند که ما واقعاً به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم (۱۶)  
این چه استدلالی است؟ در مقابل مردمی که به پیامبری مشکوکند می گویند خدا می داند که ما پیغمبریم. پیامبران دروغین هم همین ادعا را دارند که خدا می داند که ما پیامبریم. این گفته چه سودی برای اثبات پیامبری کسی دارد؟ هیچ تازه از نظر منطقی هم این گفته، مغالطه مصادره بر مطلوب است، چون برای اثبات پیامبر بودن به پیامبر بودن استدلال شده است. یعنی برای این که فردی قبول کند که این پیغمبر را خدا تأیید کرده است راه دیگری جز قبول پیغمبری وی ندارد. ابتداء باید قبول کند که این فرد پیغمبر است تا بتواند قبول کند که گفته او " که خدا می داند من پیغمبرم " درست است. آنوقت از تأیید پیغمبری او توسط خدا به پیغمبر بودن وی پی ببرد.

### استدلال بر هلاک اقوام گذشته

در آیات زیادی از قرآن برای هدایت مردم، به هلاک شدن اقوام گذشته توسط خدا به خاطر ایمان نیاوردنشان، تمسک شده است. مثلاً:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱) بيس

ترجمه: مگر ندیده اند که چه بسیار نسلها را پیش از آنان هلاک گردانیدیم. که دیگر آنها به سویشان باز نمی گردند (31)  
همچنین، قرآن در ۱۲ آیت (فاطر ۴۴، یوسف ۱۰۹، حج ۴۶، روم ۹، غافر ۲۱، غافر ۸۲، محمد ۱۰، آل عمران ۱۳۷، انعام ۱۱، نحل ۳۶، نمل ۶۹، روم ۴۲) در مورد لزوم سیر در زمین و دیدن سرنوشت کسانی که کفر ورزیدند و توسط خدا نابود شده اند، و در نتیجه ایمان آوردن از دیدن آنان صحبت کرده است. این آیات با اندک تفاوتی تکرار شده اند. برای مثال:

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَآخَذَهُمْ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (٢١) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (٢٢) غافر

ترجمه: آیا در زمین سیر نکرده اند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بوده اند چگونه بوده است آنها نیرومندتر و دارای آثار بیشتری در روی زمین بودند پس خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و در برابر خدا حمایتگری نداشتند (٢١) این [کیفر] از آن روی بود که پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان می آوردند ولی [آنها] انکار می کردند پس خدا [گریبان] آنها را گرفت زیرا او نیرومند سخت کیفر است (٢٢) اینگونه دعوت به ایمان چند اشکال اساسی دارد. اولاً این دعوت هم مثل اکثر دعوت‌های دیگر قرآن، متکی بر ترس است به جای استدلال.

چنانچه در عنوان بعدی بحث می شود جوهر دعوت قرآن بر ترس استوار است: ترساندن از جهنم و ترساندن از عذاب دنیا. اشکال اساسی دیگر اینست که، هیچ اثر و اطلاعی از اقوام متعددی که در قرآن ادعا شده که بر اثر نافرمانی هلاک شده اند در دست ما نیست و در هیچ جای کره زمین قابل مشاهده نیست، حتی يك مورد!! اما هیچ اطلاع مستقل تاریخی یا باستان شناسی از قوم عاد، ثمود، هود، لوط، نوح و غیره نداریم. پس استدلال به این ناشناخته ها بیهوده و بی فائده است؟! تمامی مباحث مربوط به پیامبران عمدتاً، در تورات و در حد کمتر در قرآن آمده است. و لازم است بدانید که تورات نیز در طی صدها سال پس از زمان موسی، توسط روحانیون نوشته شده و بنابراین سندیتی ندارد و اصلاً وجود کسی به نام موسی نیز جای تردید جدی است چون هیچ سند تاریخی یا باستان شناسی بر آن وجود ندارد. بنابراین، این توصیه بیهوده و بی فائده است و دلیل مستقلی برای راهنمایی انسانها به پیامبری محمد یا دیگر پیامبران نیست.

اگر هم بخواهیم گفته های تورات و قرآن را سند قرار دهیم تا به مصادره بر «صحت نبوت محمد و دیگر پیامبران پی ببریم که مغالطه ای می شود که محمد بکرات در استدلالهای قرآن به کار گرفته است». مطلوب چون محمد می خواهد به استناد این وقایع، صحت دعوت خود را به اثبات برساند. ولی برای قبول این وقایع، باید ابتدا عبه قرآن و پیامبری محمد ایمان آورد تا این وقایع را بپذیرد. جوهر این استدلال این می شود. من پیامبرم چون من پیامبرم.

اشکال دیگر در اینگونه استدلال، اینست که اطلاعات قابل قبول ما از اقوام گذشته که بر اساس اسناد تاریخی یا باستان شناسی است، نشان می دهند که صعود و سقوط پادشاهان یا اقوام در اثر زلزله ها، سیلها، بیماریهای فراگیر، خشکسالی و امثالهم همگی علل طبیعی دارند و هیچ کدام قابل انتساب به نیروئی مافوق طبیعت نیستند. چنانچه همین وقایع را امروز هم می بینیم و علل طبیعی آنان را نیز به خوبی می شناسیم.

#### استدلال به وجود خدا از طریق مشاهده سجده موجودات

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَمَا لَهُ مِنْ مَكْرَمٍ إِنَّ اللَّهَ يُفَعِّلُ مَا يَشَاءُ (١٨) حج

ترجمه: آیا نمی بینی که خداست که هر کس در آسمانها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند و بسیاری اند که عذاب بر آنان واجب شده است و هر که را خدا خوار کند او را گرامی دارنده ای نیست که خدا هر چه خواهد انجام می دهد (١٨) این استدلالی بی فائده و بیهوده است چون سجده موجودات اگر هم واقعیت داشته باشد (برای ما انسانها قابل مشاهده نیست پس ارزشی هم برای اثبات خدا ندارد).

## استدلال بر وجود خدا از طلوع خورشید از مشرق

در آیت زیر بحث ابراهیم با پادشاه زمانش (محملاً نمرود) که ادعای خدائی می کرد، آورده شده است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸) بقره

ترجمه: آیا از آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود در باره پروردگار خود با ابراهیم محاجه کرد، خبر نیاقتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند. گفت: من (هم) زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت: خدا خورشید را از شرق برمی آورد، تو آن را از غرب برآور. پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند (۲۵۸)

بحث ابراهیم از سه جهت ضعیف است. اولاً: این که می گوید خدای من کسی است که زنده می کند و می میراند. پیدایش حیات و مرگ و دیگر حوادث طبیعی دلیلی بر اثبات خدا نیستند. ما این حوادث را مشاهده می کنیم و علل مادی آنان را نیز (امروزه) متوجه شده ایم منتهی هیچ ارتباطی بین این علل مادی و علتی غیر مادی نه می بینیم و نه یافته ایم. ثانیاً: توقف ابراهیم در برابر نمرود که گفت منم زنده می کنم و می میرانم اشتباه بوده است. زیرا منظور نمرود آزاد کردن زندانی و کشتن زندانی بود در حالی که منظور ابراهیم تولد و مرگ طبیعی بوده است. بنابراین ابراهیم باید می گفت که زندگی دادن و حیات بخشیدن آن نیست که تو می گوئی.

سوم: استدلال بعدی ابراهیم (که خدا خورشید را از مشرق در می آورد و تو از مغرب در آور) هم غیر معتبر است، منتهی نمرود این ضعف را متوجه نشد و فروماند. چون طلوع مکرر خورشید از مشرق دلیلی بر وجود خدا نیست. نمرود باید به ابراهیم می گفت که اگر راست می گوئی که خدای توست که خورشید را از مشرق خارج می کند از خدایت بخواه که خورشید را از مغرب برآورد و اگر ابراهیم اینکار را می کرد آنوقت معجزه ای درست و دلیلی قاطع بر وجود خدا بود که اتفاق نیفتاد.

## تأیید معاد از زنده شدن فردی پس از صد سال

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِيتُ قَالَ لَبِيتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِيتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى جَمْرِكَ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكُسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹) بقره

یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ (و با خود می گفت: چگونه خداوند، (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می کند؟). پس خداوند، او را (به مدت) صد سال میراند. آنگاه او را برانگیخت، (و به او) گفت: (چقدر درنگ کردی؟) گفت: (یک روز یا پاره ای از روز را درنگ کردم). گفت: (نه) بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر (که طعم و رنگ آن) تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوئیم) و هم تو را (در مورد معاد) نشانه ای برای مردم قرار دهیم. و به (این) استخوانها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می دهیم؛ سپس گوشت بر آن می پوشانیم). پس هنگامی که (چگونگی زنده ساختن مرده) برای او آشکار شد، گفت: (اکنون) می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست. (۲۵۹)

مسلمانا اگر این حادثه واقعاً اتفاق افتاده باشد دلیلی بر معاد است البته برای همان کسی که این اتفاق برایش افتاده است و نه برای هیچ کس دیگر. معجزه فقط برای کسی که خودش شاهد معجزه است به طور قاطع، مؤثر است و برای دیگران اگر صد در صد به صحت داستان اعتماد داشته باشند هم اطمینان بخش است. البته با تیزبینی عقلانی هیچ گاه چنین اعتمادی حاصل نمی شود چون افراد مذهبی به کرات با خیالات خود معجزه می سازند و تا کنون هیچ معجزه ای مورد تأیید بررسی دقیق علمی قرار نگرفته است. از داستان فوق هیچ اثری نه در زمین و نه در منابع تاریخی یا باستان شناسی وجود ندارد. این داستان می تواند براحتی ساخته ذهن محمد باشد یا کس دیگری که محمد از او محتملاً گرفته باشد. بنابراین این دلیلی برای ما نیست.

### اگر راست می گویند آرزوی مرگ کنید.

در قرآن گفته شده که اهل کتاب گفته اند که فقط یهودیان و مسیحیان به بهشت می روند. قرآن برای نقض حرف آنان می گوید:

قُلْ إِنْ كَانَتْ أَنْتُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ إِلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵) بقره

ترجمه: بگو اگر در نزد خدا سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد نه دیگر مردم پس اگر راست می گویند آرزوی مرگ کنید (۹۴) ولی به سبب کارهایی که از پیش کرده اند هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و خدا به [حال] ستمگران داناست (۹۵)

این استدلال از سه جهت اشکال داد. اولاً: اگر يك عقیده درست هم باشد غیر معقول است که صاحبان آن عقیده تقاضای مرگ کنند. زندگی دلپذیر است و طلب مرگ کاری غیرعقلانه است. بنابراین، این که اهل کتاب طلب مرگ نکردند دلیلی بر بطلان باورهایشان نیست. دوم: آیت ۹۵ به طور ضمنی قبول نظر اهل کتاب است. چون گفته به دلیل اعمال نادرستشان (نه عقائد نادرستشان) تقاضای مرگ نمی کنند. یعنی آیت ۹۵ استدلال قبلی محمد را باز هم تضعیف می کند. سوم این که اهل کتاب می توانستند این استدلال را به خود محمد برگردانند و بگویند "تو ای محمد اگر مدعی هستی که پیغمبری و به بهشت می روی از خدا طلب مرگ کن تا با مردنت معجزه ای اتفاق افتد و ما را از نبوت مطمئن کند."

### نتیجه گیری:

هیچ يك از استدلالهای قرآن برای اثبات خدای واحد و نبوت محمد و وجود قیامت، برهان معقول معتبر منطقی نیستند. اینها تنها مجادلاتی هستند که شاید به درد افراد کم هوش بخورد ولی به درد انسان عاقل نمی خورد. اگر قرآن از خدا بود آیا خدا عاجز بود از آوردن حتی يك استدلال معتبر. قطعاً خدا می توانست نه تنها يك دلیل بلکه دلایل متعدد معتبری بر وجود خودش، وحدانیتش، معاد و نبوت بیاورد. پس نبودن حتی يك دلیل درست در اثبات این موارد نشانگر اینست که قرآن ساخته محمد است نه خدا.

محمد مطابق فرهنگ عقب افتاده زمانش به مجادلات بی ارزش می پردازد و بس.

ادامه دارد